

خارج اصول فقه (۱۴۰۲-۱۴۰۳) - جلسه ۸۵

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۳/۰۲/۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

المقصد الأول : فى الأوامر

۲-۱ - الفصل الثانى من المقصد الاول فى ما يتعلق بصيغته الامر

۳-۲-۱. مفاد الجمل الخبرية التى استعملت فى مقام البعث (او الزجر)

نسبت به درس دیروز چند سؤال خوب داریم. رسیدگی بشود ان شاء الله، بخشی از مطلب را ادامه می‌دهیم. سؤال شده که حالا روی حرف ما، روی مذهب ما شما مدعی شدید که صیغه امر یا جمله خبریه ظهور در وجوب دارد ولو مجازاً. این کلمه اشکالی ایجاد کرده. ظهور دارد در وجوب ولو مجازاً. حالا مجازاً آن می‌خورد به همین جمله خبریه. بعد می‌گویید تبادر. آیا می‌شود برای معنای مجازی ادعای تبادر کرد؟ معمولاً تبادر را برای اثبات معنای حقیقی می‌آورند. اشکال قشنگی است. اشکال روان و فنی است. جواب هم یک کلمه بیشتر نیست. تبادر اختصاص به معنای حقیقی ندارد. حالا اگر به هزار و یک دلیل فهمیدیم که این معنی مجاز است؛ ولی بین چند مجاز این یکی به ذهن می‌آید. مثلاً در بحث خودمان جمله خبریه بالأخره وضع شده برای خبر نه برای تحریک، حالا اگر شما برای تحریک به کار بردید مجاز است؛ اما بین وجوب و استحباب و جامع وجوب و استحباب بگوییم تبادر می‌کند وجوب؛ البته ممکن هم هست بگوییم در محیط شرع حقیقت شده برای وجوب. حالا ما این را دیگر نمی‌خواهیم وارد بشویم؛ چون ثمره فقهی هم ندارد این تکه. اگر هم قائل به حقیقت نشویم، می‌گوییم که بین این‌ها این یکی مثلاً اقرب مجازات است؛ لذا بعضی‌ها که قبول نداشتند، گفتند لیس الوجوب باقواها بعد تعذر حملها على معناها من الاخبار که آقای آخوند می‌خواهند جواب بدهند که نه اقوی حمل بر وجوب است. پس ادعای تبادر در معنای مجاز هم میسر است. این یک اشکال.

اشکال دیگری را دارند دوستان. گفته شده که برای دلالت جمله خبریه که در مقام انشا به کار رفته، پنج وجه ذکر فرمودید، ولی به نظر می‌رسد غیر از وجه اول و وجه چهارم که بنای عقلا ایشان شمرده، بقیه وجوه به درک عقل برمی‌گردد. من یک توضیحی بدهم ولو اشکال ادامه دارد، ولی ادامه اشکال را نمی‌خوانم. جواب ادامه اشکال را هم حل می‌کند. اشکال این است که شما آمدید پنج وجه دیروز را یکی‌اش را عقل قرار دادید، یکی‌اش را عقلا، یکی‌اش را ظهور، یکی‌اش مقدمات حکمت، یکی‌اش انصراف، این که می‌گویید یکی‌اش عقل، بقیه‌اش چیزهای دیگر، موهم این است که آنجاها ما از عقل استفاده نمی‌کنیم؛ چون می‌گوییم یک، دو، سه، چهار، پنج، یکی‌اش عقل است. از راه عقل. می‌گویند اقسام قسیم هم هستند. اگر یکی‌اش عقل است، یکی‌اش عقلا است، یکی‌اش وضع لفظ است، این‌ها باید قسیم هم باشند. نمی‌شود از عقل در بقیه استفاده کرد، در حالی که در بعضی از آن‌ها مثل مقدمات حکمت از عقل استفاده می‌شود. من جواب روانی که می‌توانم بدهم، گرچه دیروز هم جواب دادم به مستشکل، یک جور دیگر جواب بدهم، این وجهی که این‌ها می‌آورند، آقای نائینی می‌آورند، آقای خوئی می‌آورند، می‌گویند ما از حکومت عقل به اطاعت استفاده می‌کنیم و اسم این را می‌گذارند عقل. درست هم هست؛ چون معتقد هستند هیچ ربطی ندارد خود لفظ یا انصراف یا مقدمات حکمت؛ یعنی تنها چیزی که این‌جا حضور دارد عقل است. عقل هم این‌جا کارایی سندی دارد؛ یعنی سند ما یعنی مای نائینی بر دلالت جمله خبریه یا صیغه بر وجوب عقل است. این منافات ندارد که در سایر اندیشه‌ها مثل مقدمات حکمت، عقل به گونه دیگری حضور داشته باشد؛ اما این که استناد بدهیم به محض عقل و خود لفظ را بگذاریم کنار، این فقط در همین وجه به قول ایشان چهارم است که ظاهراً در شمارش وجه پنجم ما بود. این هم این اشکال. پس بنابراین این‌ها قسیم همدیگر هستند. عقلی که می‌گوییم یعنی عقل استقلالی که بیاید بدون استناد به لفظ، بدون استناد به مقدمات حکمت، بدون استناد به انصراف، بدون استناد به بنای عقلا، بگوید من حکم می‌کنم، درک می‌کنم و جواب را. این تنها در این وجه است. در سائر وجوه نیست. بنابراین این راحت‌تر از جوابی است که حتی من دیروز بعد از درس دادم.

اما آخرین اشکالی که شده. اشکال طولانی است، بگذارید من جواب، مطلب را بگویم، دیگر اشکال حل می‌شود. من دیروز وقتی می‌خواستم اشکال بگیرم در بحث بر نظر آقای نائینی، آقای خوئی، چه گفتیم؟ گفتیم که این حرف شما بر مسلک حق الطاعه می‌سازد. نه بر مسلک خودتان که برائتی هستید. دوستان اشکال کردند که اتفاقاً آقای صدری هم که مسلکش حق الطاعه است، این جور جاها استفاده و جواب نمی‌کند. ایشان هم برائت جاری می‌کند. نکته‌ای است من عرض کنم. ما نگفتیم هرکس حق الطاعه‌ای بشود، حتماً این‌جا حمل بر وجوب می‌کند تا شما بگویید فلان آقا حق الطاعه‌ای هست، حمل بر وجوب هم نمی‌کند یا برائت جاری می‌کند. گفتیم

با آن مسلک مناسب است. با مسلک شما مناسب نیست و این منافات ندارد که خود قائلان به حق الطاعه هم به دلیل روایات براءت، براءتی باشند؛ البته این جا دیگر جای براءت نیست. این ربطی به براءت ندارد؛ ولی در جای خودش براءتی بشوند. بعضی از آقایان براءت عقلی را قبول ندارند؛ ولی براءت نقلی را قبول دارند. چه کسی بود این حرف را می‌زد؟ آقای آخوند و یک طیف وسیعی. پس این که من دیروز گفتم با مسلک حق الطاعه می‌سازد، معنایش این نیست که آن‌ها حتماً باید این جا قائل به وجوب بشوند. آن‌ها ممکن است قائل به وجوب نشوند؛ ولی گفتیم با آن می‌سازد، با مسلک شما نمی‌سازد. ان شاء الله که اشکال خوب را دوستان گرفته باشند با جوابش.

بسم الله الرحمن الرحيم. اگر یادتان باشد در جمله خبریه بنا شد سه بحث باشد. بحث سوم این جمله‌ای که معروف است^۱ که می‌گویند جمله خبریه در دلالت بر وجوب آکد است، تا جمله انشائیه بر وجوب. فارسی‌اش هم زندگی مان است. مثلاً وقتی پدر به پسرش می‌گوید که پسر من معدلش بیست خواهد بود؛ یعنی اصلاً غیر از این من فکر نمی‌کنم. باید معدلش بیست بشود. پسر من دانشگاه قبول است. حالا یا دارد به خود پسر می‌گوید یا دارد به اطرافیان می‌گویند. می‌گوید خیالتان راحت، بچه من دانشگاه قبول است. حوزه قبول است؛ ولی می‌دانیم هم، قرینه داریم می‌خواهد تحریک کند. این را حواستان باشد، نمی‌خواهد صرفاً خبر بدهد. قرینه داریم که می‌خواهد بگوید باید درس بخواند و باید قبول بشود. بعضی‌ها گفتند این آکد است. چه کسی گفته آکد است؟ آقای آخوند. بعضی‌ها هم قبول نکردند. مرحوم آقای آخوند که قائل آکد است، ایشان می‌فرماید آکد است چون حیث انه اخبر بوقوع مطلوبه فی مقام طلبه. مولا خبر داده به وقوع مطلوب. حالا اگر مولا را پدر بگذاریم به جایش، پدر خبر داده به وقوع مطلوب. مطلوب در مثال این بود که بچه من کنکور قبول است. دانشگاه قبول است. بهترین دانشگاه قبول است. اخبر بوقوع مطلوبه البته در مقام طلب. اظهاراً بانه لا یرضی الا بوقوعه؛ ولی نگفت پسرم باید قبول بشود. گفت پسرم قبول است. می‌خواهد این جور ابراز کند که اصلاً من به غیر این راضی نیستم. اگر بگوید پسرم باید قبول بشود، این استفاده نمی‌شود به این شدت؛ اما وقتی گفت پسرم قبول است، حالا اگر بخواهید در نهی هم ببرید، می‌گوید پسر من ناسزا نمی‌گوید. فلا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج. در حج که این چیزها نیست. در حج این چیزها نیست، ما دیدیم هست. ما با چشم خودمان دیدیم، گاهی همدیگر را می‌زنند، فحش می‌دهند. حالا کم اتفاق می‌افتد؛ ولی می‌افتد. پس هست؛ اما خدای متعال می‌خواهد بگوید اصلاً

^۱ خود من شاید از وقت معلم سال ۵۵ و این‌ها بود که معلم می‌خواندیم، از آن وقت من این جمله را از اساتید شنیدم.

این‌ها نباید باشد. آقای آخوند می‌گوید این از آن تأکید درمی‌آید. از آن تأکید درمی‌آید. فیکون آکد فی البعث من الصیغه. از صیغه تأکید بیشتری دارد. به نظر شما این را قبول کنیم یا نکنیم؟ حرف که حرف قشنگی است؛ ولی بعضی از آقایان قبول نکردند. اگر یک نفر بخواهم نام ببرم که شهرت دارد و کتابش دم دست است، آقای خوئی. آدرس هم هست. ایشان قبول نمی‌کند آکد باشد و من به شما عرض می‌کنم ما هم در دور اول همین نظر را داشتیم که آکد نیست. می‌دانید چرا؟ حالا من یک مثال بزنم. این‌که می‌آید خدمت امام، می‌گوید آقا جان قربانت بروم من در نماز شک کردم مثلاً یا فراموش کردم بدنم نجس است. نماز خواندم، تمام شده یادم آمده. این قدر سؤال از ما می‌کنند. بعد امام گفتند تعید الصلاة. نماز را اعاده می‌کنی یا اگر غائب باشد یعید الصلاة. نماز را اعاده می‌کند. این‌جا واقعاً از اعد بیشتر چیز فهمیده می‌شود در قانون یا همان مثل اعد است؟ نمی‌گوییم کمتر از اعد است؛ اما بیشتر از اعد هم نیست یا مثلاً لیعد باید اعاده کند. امام به جای لیعد می‌گویند یعید الصلاة. یعطی الزکاة. زکات می‌دهد یا بگویند زکات را باید بدهد. این‌ها فرقی نمی‌کند؛ لذا در دور گذشته ما هم عرض می‌کردیم دلالت بر تأکید نمی‌کند؛ ولی ببینید یک چند روزی من درگیر این بحث هستم که حالا نوبت رسیده دارم با شما بحث می‌کنم، به نظر ما مخصوصاً من دیشب فکر کردم، دیدم باید یک تفصیلی بدهیم. حالا این را به شما می‌گویم، ببینید چطور است. یک دفعه مثلاً فرض کنید حالا همان مثال پدر. پدر در مقام وعظ و این چیزها هست یا در مقام همین می‌خواهد بگوید من به غیر از این راضی نیستم، می‌آید می‌گوید پسر من دانشگاه قبول است. پسر من اهل نماز اول وقت است؛ البته می‌دانیم می‌خواهد بگوید باید باشد. این‌ها حواستان باشد که مقام بعث و تحریک است. این جور جاها ممکن است انسان از آن تأکید بفهمد، به این معنی که می‌خواهد بگوید من به غیر از این راضی نیستم. پسر من فکر نکند. آکد؛ اما مثلاً یک آقای می‌خواهد از منزلش بیاید بیرون، به خانمش مطابق هرروز حالا یک وقت خانم‌ها درس ما را گوش نکنند بگویند مردسالارانه استاد حرف زده، می‌گوییم خدمتکارش، بله خانم خدمتکار نیست، تاج سر است. مثلاً به خدمتکارش می‌گوید امروز من دارم می‌روم بیرون، میز را تمیز می‌کنی، اتاق را تمیز می‌کنی، فلان تماس را می‌گیری، همه جمله خبریه است دیگر. فلان تماس را می‌گیری تا من بیایم، با فلانی صحبت می‌کنی، قرار می‌گذاری. بعضی وقت‌ها می‌گوید قرار بگذار، میز را تمیز کن، فلان غذا را برای ظهر بپز. می‌توانی بگویی واقعاً آکد است. الان شما بگویید؟ این‌ها هم فارسی و عربی و ترکی و لری ندارد. حالا یک کسی بگوید شما فارسی حرف می‌زنی، عرب‌ها... این‌ها دیگر جزء فرهنگ‌های همه زبان‌ها است. می‌خواهم عرض کنم نمی‌شود یک کاسه کرد. بعضی وقت‌ها بله. مثالی که الان برای شما زدم، در مثال نهی خیلی قشنگ است. می‌گوید اصلاً بچه من اهل خلاف نیست. دیدید گاهی پلیس‌ها می‌آیند ایام عید و این‌ها می‌شود،

می‌گویند شهروندان ایران با فرهنگ مهمی که دارند، رعایت مسائل راهنمایی را می‌کنند. پلیس دارد حرف می‌زند. می‌خواهد بگوید باید رعایت بکنند و الا نحن اخرجنا آبائهم. پدرشان را درمی‌آوریم؛ اما با یک لحن محترمانه‌ای می‌گوید. می‌گوید ملت ایران با این فرهنگی که دارند، البته نگویید این‌ها قرینه است. این‌ها را هم نگویید. ان شاء الله مسافران رعایت قوانین را می‌کنند؛ یعنی باید بکنند. این‌جا بله به نظر من یک نوع تهدید است. می‌خواهد بگوید مای پلیس غیر از این تصور نداریم از این ملت؛ اما بعضی وقت‌ها هم این جور نیست. مخصوصاً در وضع قانون همین که مثال زدم مثال خوبی است. این‌که امام خیلی وقت‌ها گفتند یغتسل، یعید، کتاب طهارت را نگاه بکنید، اکثر نگوییم، بسیاری از دستوراتی که امام می‌گویند با جمله خبریه است و هیچ آکدیتی هم نیست. اجمالاً در مسئله سه نظر شد. اگر تا حالا می‌گفتیم دو نظر، حالا می‌گوییم سه نظر. نظریه انکار، نظریه اثبات مطلقاً، نظریه تفصیل. دیگر باید قرائن را نگاه کرد که کجا مثلاً گاهی وقت‌ها تأکید درمی‌آید از صیغه، یعنی به خود صیغه نسبت می‌دهیم نه به قرینه؛ ولی قرینه می‌تواند نشانه باشد. همیشه معنی را از خود ذوالقرینه درمی‌آورند، با کمک قرینه. رجل شجاع را از اسد درمی‌آورد؛ منتها با کمک یرمی. سه نظر در مسئله هست. مطلبمان در جمل خبریه تمام شد.

یک شوخی بعضی‌ها کردند، این شوخی آمده در متن کفایه. گفتند که جمله خبریه در مقام انشا، دروغ نیست؟ چون اگر طرف انجام ندهد، دروغ می‌شود. وقتی خدا می‌فرماید فلا رفت و لا فسوق و لا جدال فی الحج، اگر در حج جدال مثلاً یا رفت یا فسوق باشد با تفسیرهایی که این سه کلمه دارد، این‌که دروغ می‌شود. بله اگر خدا فرمود نباید باشد، بعد اگر هم بود دروغ نبود. این هم جواب دادند. گفتند شوخی نکنید. وقتی می‌گوییم خبر در مقام انشا، حکم خود انشا را پیدا می‌کند. در انشا اگر عملی نشد، دروغ پیش می‌آید؟ اگر یک نفر به یک نفر گفت نماز بخواند نخواند، گفت روزه بگیر نگرقت، دروغ است؟ حالا اگر گفت شما که نماز می‌خوانی، شما که روزه را می‌روی، اتفاقاً نه نماز خواند نه روزه رفت، چون به داعی انشا است، کذبی پیش نمی‌آید. اگر آقای آخوند نگفته بودند، من هم نمی‌گفتم. یک نکته دیگری هم که دیروز اشاره کردیم، اسم فعل است. آقایان ماده امر را گفتند، صیغه امر را گفتند، جمله خبریه را گفتند؛ ولی اسمای افعال را نگفتند. اسمای افعال هم همان حکم صیغه امر را دارد اگر دال بر وجوب باشد. حکم صیغه نهی را دارد اگر دال بر نهی باشد. اسم فعل در ادبیات اسم فعل است و الا در اصول بیاید خودش صیغه است. مثلاً تعال یعنی بیا، هلم بشتاب، این‌ها در اصل درست است صیغه نیست، به آن می‌گویند اسم فعل، در تجزیه و ترکیب می‌گویند اسم فعل، اگر بگویید صیغه، فوری تیک می‌زند آقا غلط نوشته؛ ولی در اصول این‌ها صیغه هستند دیگر. مثلاً هیهات اسم فعل است به معنای بعد. در صرف و

نحو می‌گویند اسم فعل؛ اما در اصول اگر گفتید فعل است چون معنای بعد را می‌دهد، نباید بگویند اشتباه کرده. بالأخره فعل است دیگر. معنای بعد می‌دهد. سبحان ما معتقد هستیم سبحان فعل است. به قول آقایان اسم فعل است. منزه است. سبحان الله. اسم فعل است؛ البته این را در خود نحو هم نمی‌گویند اسم فعل. این نظری است که ما راجع به سبحان داریم و در سلسبیل من آوردم دلیل و بیانش را. این هم راجع به اسم فعل. پس منتظر بحثی راجع به اسم فعل نباشید. این یک دو سه بود؛ یعنی مقصد اول، فصل دوم، مبحث سوم. می‌رویم سراغ یک دو چهار.

۱-۲-۴

یک دو چهار یعنی مقصد اول، فصل دوم که راجع به صیغه است، مبحث چهارم. مرحوم آقای آخوند خیلی بحث‌های قشنگی ایشان این‌جا آورده. بحث این چند دقیقه ما همه‌اش کفایه است.^۱ یک دو چهار چیست؟ یک دو چهار این است که اگر ما گفتیم صیغه، دیگر رفت سراغ صیغه در حالی که بحث قبلی جمل خبریه بود؛ اما الان دوباره رفت سراغ صیغه؛ چون اصل بحث ما راجع به صیغه است. آن مناسبت شد. اگر گفتیم صیغه حقیقت در وجوب است، چه کسی بود گفت حقیقت در وجوب است که آن مذهب اول بود؟ خود آقای آخوند. خود ما هم گفتیم؛ اما یک دقتی داشته باشید. ما نگفتیم حقیقت در وجوب است. من گفتم ظهور در وجوب دارد ولو مجازاً و من اول همین بحث چهارم با آقای آخوند درگیری داریم که شما چرا می‌گویید حقیقت؟ خود شما هم حقیقت را ثابت نکردید، نهایتاً گفتید ظهور در وجوب دارد؛ اما ظهور در وجوب می‌سازد با حقیقت، می‌سازد با مجاز. حالا شما ببخشید. اگر گفتیم صیغه به قول ما ظهور در وجوب دارد خودش به تبادر یا به قول آقای آخوند حقیقت در وجوب است که هیچ که همان مذهب اول می‌شود؛ اما اگر گفتیم حقیقت در وجوب نیست، به قول آقای آخوند اگر گفتیم حقیقت نیست، راهی داریم برایش ظهور در وجوب درست کنیم یا نه؟ ما که بحث قبلی را کردیم، یک قدری احساس تکرار می‌شود؛ ولی آقای آخوند چون بحث نکرده و یک‌جور دیگر بحث می‌کند، احساس تکرار نکنید. ایشان گفته بعضی‌ها گفتند ولو صیغه حقیقت در وجوب نیست، ولی ظهور در وجوب دارد.

^۱ مطالعه درس باید اولین فرصت بعد از درس باشد. آن‌هایی که اهل فن و تجربه هستند، می‌گویند بین درس و مطالعه حتی الامکان فاصله غیر ضرور نیفتد. مثلاً شما ممکن است از این‌جا رفتید، بروید کتابخانه تا قبل از ظهر. این خیلی خوب است. تا بگذارید شب. منتها ما عادت کردیم کلمه شب را به کار ببریم. آقایان هم مطالعه را شب می‌کنند و الا اولین فرصت ممکن خواستید مطالعه کنید کفایه را در این تسمه ببینید.

گفتیم لچرا؟ برای چه؟ بعضی‌ها گفتند چون در وجوب استعمالش بیشتر است، غلبه استعمال ظهور درست می‌کند ولو حقیقت نباشد. بعضی‌ها گفتند غلبه وجود ظهور درست می‌کند، بعضی‌ها گفتند اکملیت ظهور درست می‌کند. این‌که گفتیم دوستان بحث قشنگی است، بحث مهمی است، این است؛ چون این بحث قبول کنیم یا نکنیم، خیلی جاها می‌آید. پس اگر ما گفتیم صیغه حقیقت در وجوب نیست، آیا می‌توانیم از یک راه دیگری ظهور در وجوب را دست کنیم؟ چون خیلی مهم است. دین ما پر از صیغه امر است. اگر حقیقت نبود، راه دیگری دارد؟ بعضی‌ها گفتند بله سه راه؛ البته سه راه را همه نگفتند. هرکسی یکی‌اش را گفته. یکی گفته غلبه استعمال، یکی گفته غلبه وجود، یکی گفته از باب حمل بر اکمل افراد. اگر این‌ها درست بشود، خیلی جاها به درد می‌خورد. یکی غلبه استعمال. توضیحش این است بگوییم ولو حقیقت در وجوب نیست صیغه، فرض این است، یعنی وضع نشده برای وجوب؛ ولی در شریعت مطهر استعمال در وجوب بیشتر از استعمال در غیر وجوب است. همین ظهور درست می‌کند. این را بعضی‌ها گفتند. بعضی‌ها گفتند غلبه وجود می‌تواند ظهور درست کند. کاری به غلبه استعمال نداریم؛ البته این‌جا مثال ندارد، ولی در خارج مثال دارد. مثلاً اگر در بازار فرش ماشینی بیشتر است تا فرش کرمان و کاشان دست‌بافت. در هر مغازه‌ای می‌روی، فرش کرمان کجا، فرش کاشان کجا؟ مگر کسی می‌تواند بخرد؟ اما تا دلت بخواهد فرش‌های صنایع ماشینی هست. آیا غلبه وجود ظهور درست می‌کند؟ گفتیم که با غلبه استعمال لفظ، این کاری به استعمال لفظ ندارد. کار به وجود افراد در خارج دارد. یکی هم گفتند وجوب نسبت به استحباب کامل‌تر است. اگر ما طلب را به طلب کامل و اکمل و طلب ناقص تقسیم کنیم، کدام می‌شود کامل؟ کدام می‌شود اکمل؟ طلب واجب دیگر. طلب مستحب خیلی ضعیف است. بعضی‌ها گفتند به خاطر غلبه وجود یا غلبه استعمال یا حمل بر اکمل صیغه ظهور در وجوب دارد. ظهور ثانوی ولو حقیقت در وجوب نباشد. آقای آخوند هیچ‌کدام را قبول نمی‌کند. اولاً چه کسی گفته غلبه استعمال است؟ واقعاً کسی می‌تواند بگوید صیغه امر در شریعت مطهر در وجوب بیشتر آمده تا در استحباب. تازه بعضی‌ها عکسش را گفتند. گفتند در استحباب بیشتر است؛ منتها این دیگر کار میدانی می‌خواهد. یک کسی وسائل را باز کند، البته وسائل هم کدام کتابش را بردارد، اگر کتاب العشره حج را بردارد، بیشتر استحباب است. اگر کتاب دیات و قصاص را بردارد، بیشتر وجوب است. این هم باز گول نخوریم. کتاب طهارت را بردارد، هر دویش هست. پس این به قول معروف می‌گویند گز نکرده پاره کرده. غلبه وجود هم که این‌جا جز همان استعمال چیزی نیست؛ چون این‌جا معنی ندارد غلبه وجود غیر از استعمال. آن یکی دیگر چه بود؟ اکمل. حالا اگر طلب حملش کنیم بر وجوب از صیغه، مگر ما یک دستور داریم که یا ایها الذین آمنوا حملوا علی الاکمل؟ ای مؤمنین حمل بر اکمل کنید. هم‌چنین چیزی نداریم که. لذا حمل بر اکمل افراد

هم، حالا اگر گفت اکرم العالم، اطلاق دارد. عالم درجه یک را می‌گیرد، عالم درجه دو را هم می‌گیرد. حمل بر اکمل می‌کنید شما؟ ممکن است عملاً مثلاً عالم اکمل را مقدم کنید؛ اما بحث دستور است. به آقای آخوند می‌گوییم شما چه می‌گویید؟ اگر حقیقت در وجوب نباشد، راهی داریم یا نداریم؟ ان شاء الله که تیز هستید. باید جواب این سؤال من را شما بدهید. به نظر شما آقای آخوند می‌تواند راه دیگری را بگوید یا نه؟ ایشان دیگر از باب حقیقت که نمی‌تواند بیاید جلو؛ چون فرض این است که که می‌گوید اگر بگوییم حقیقت نیست. اکمل و اغلب و اکثر هم که قبول نکرد؛ ولی یک چیز را قبول دارد. پریروز فرمود. مقدمات حکمت. ایشان می‌گوید از طریق مقدمات حکمت می‌توانیم جلو برویم. بگوییم یک صیغه آمده، عودوا مرضاهم اشهدوا جنازهم، امام صادق می‌فرمایند، صیغه آمده، اگر مراد استحباب باشد، بیان زائد می‌خواهد؛ چون استحباب یعنی من از تو می‌خواهم ولی نکردی هم نکردی. اصطلاحاً می‌گویند جواز ترک می‌دهد؛ اما در وجوب دیگر جواز ترک نمی‌دهد. وجوب خواستن بدون جواز ترک. آنی که بیان زائد می‌خواهد ندب است و لذا می‌گوییم مولا یک چیزی خواسته، اشهدوا جنازهم عودوا مرضاهم، بیانی هم نیاورده، در مقام بیان هم بوده، قرینه‌ای نیاورده، این‌ها مقدمات حکمت است دیگر، پس حمل بر وجوب کنیم. ایشان می‌گوید این راه را داریم؛ البته فافهم. یک فافهم هم آخر دارد. حالا می‌خواهد بگوید فافهم یعنی بفهم و اشکال نگیر یا فافهم یعنی اشکال بگیر. من هم حالا این را دم دستی گفتم. بعضی‌ها گفتند این فافهم اشاره به اشکال است؛ ولی این حرف را آقای آخوند الان صفحه ۱۰۷ هستیم، ایشان صفحه ۱۰۶ هم فرمود. به نظر ما این فافهم اشاره به ضعف نیست. آقای آخوند قائل هست حالا شما قبول ندارید، بگویید من قبول ندارم. به حساب آقای آخوند نگذارید. پس این مبحث چهارم این شد که اگر گفتیم صیغه دال بر وجوب نیست، یعنی حقیقت در وجوب نیست، از سه راه نمی‌توانیم جلو برویم، غلبه استعمال، غلبه وجود، اکملیت؛ ولی از طریق مقدمات حکمت می‌توانیم برویم. ان شاء الله برای شنبه می‌رویم سراغ [این‌که] اگر یک واجبی را شک کنیم تعبدی است یا توصلی است. به نظر شما شک هم می‌کنیم یا این یک بحث فرضی است؟ خیر تا دلتان بخواهد این بحث بحث مهمی است. مورد هم دارد. شک هم می‌کنیم. ان شاء الله می‌رویم سراغ یک دو پنج.

الحمد لله رب العالمین